



Original Article

Organized legal and Historical Confrontation of Britain against Iran (a Case Study of Three Iranian Islands in the Persian Gulf)

Naghi Tabarsa¹ 

ABSTRACT

The present research aims to investigate the organized confrontation of the British government against three Iranian islands in the Persian Gulf. In this research, the author intends to briefly answer the following three questions: 1- What are the most important historical documents and proofs of the anti-Iranian policy and the English theory of "common ownership of Qawasem"? 2- What are the inconsistencies in England's behavior towards the two theories of "common ownership of Qawasim" and "principle of unowned land"? 3- Was Britain's anti-Iranian policy accepted by Iran in occupying the Iranian islands of Tunb and Abu Musa? And during the 67 years of British occupation of these islands, has Iran's protest against England continued? The current research is a type of qualitative research that is conducted using the document analysis method and using the tools of data and information available in historical documents. The findings of the research show these things: 1- The approach of British policy has always been based on basic elements and principles such as denial of Iran's rights contradiction in speech and behavior and occupation of a part of Iran's territorial integrity and the continuation of the 67-year occupation of these islands by the British government. 2-According to the historical documents, the theory of common ownership of Qawasem claims of England has not been accepted.

KeyWords: Iranian Islands, Tunb, Abu Musa, England, Persian Gulf.

How to Cite: Tabarsa, N, "Organized legal and Historical Confrontation of Britain against Iran (a Case Study of Three Iranian Islands in the Persian Gulf)", Legal Research, Vol.26, No. 104, 2024, pp:229-246.

DOI: <https://doi.org/10.52547/jlr.2023.229876.2396>

Received: 20/12/2022 - Accepted: 13/03/2023

1. Assistant Professor, School of International Relations of Ministry of Foreign Affairs, Tehran, Iran
Corresponding Author Email: naghitabarsa7@gmail.com



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



تقابل سازمان یافته حقوقی و تاریخی انگلیس علیه ایران (مورد مطالعه سه جزیره ایرانی خلیج فارس)

نقی طبرسا^۱

چکیده

تحقیق حاضر درصدد بررسی تقابل سازمان یافته حقوقی تاریخی دولت انگلستان علیه سه جزیره ایرانی در خلیج فارس است. نگارنده در این پژوهش به دنبال آن است تا به اجمال، به دو پرسش زیر پاسخ دهد:

۱- تناقض‌های رفتاری انگلیس در قبال دو نظریه «مالکیت مشاع قواسم» و «اصل سرزمین بلاصاحب» چیست؟

۲- آیا سیاست ضدایرانی انگلیس در اشغال جزایر ایرانی تنب و ابوموسی توسط ایران مورد پذیرش قرار گرفته و طی ۶۷ سال دوران اشغالگری انگلیس در این جزایر، اعتراض ایران به انگلیس تداوم داشته است؟

تحقیق حاضر از نوع تحقیقات کیفی است که با استفاده از روش تحلیل اسنادی و با بهره‌گیری از ابزار داده‌ها و اطلاعات موجود در اسناد تاریخی انجام می‌گیرد.

یافته‌های تحقیق بیانگر این موارد است: ۱- رویکرد سیاست انگلیس همواره بر عناصر و اصول اساسی همچون: انکار حق ایران و تناقض در گفتار و رفتار و اشغال بخشی از تمامیت ارضی ایران و تداوم اشغالگری ۶۷ ساله این جزایر توسط دولت انگلیس، استوار بوده است؛ ۲- بر اساس مستندات حقوقی- تاریخی، نظریه مالکیت مشاع قواسم، یعنی همان ادعای انگلیس، هرگز مورد پذیرش ایران قرار نگرفته است.

کلید واژگان: جزایر ایرانی، تنب، ابوموسی، انگلیس، خلیج فارس.

استناد به این مقاله: طبرسا، نقی، «تقابل سازمان یافته حقوقی و تاریخی انگلیس علیه ایران (مورد مطالعه سه جزیره ایرانی خلیج فارس)»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، دوره ۲۶، شماره ۱۰۴، بهمن ۱۴۰۲، صص: ۲۲۹-۲۴۶.

DOI: <https://doi.org/10.52547/jlr.2023.229876.2396>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۲۹ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۲۲

۱. استادیار، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران
ایمیل نویسنده مسئول: naghitabarsa7@gmail.com



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

مقدمه

مجلس عوام انگلیس به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز اصلی تصمیم‌گیری این کشور، جلسه‌ای ویژه دربارهٔ جزایر ایرانی ابوموسی، تنب کوچک و تنب بزرگ (در ژوئن ۲۰۰۹ - خرداد ۸۸) داشت که طی آن نمایندگان احزاب کارگر و محافظه‌کار و همچنین ایوان لوئیس، معاون وقت وزارت امور خارجه، به‌عنوان نمایندهٔ دولت انگلیس از ادعای امارات در این خصوص حمایت نمودند. نکتهٔ جالب توجه آنکه با وجود اختلاف و تفاوت دیدگاه‌ها و عدم همسانی و هم‌پوشانی احزاب مذکور در موضوعات مختلف داخلی و خارجی، مواضع همگی این نمایندگان و معاون وقت وزارت امور خارجه انگلیس در این خصوص یکسان بوده و هرکدام بخشی از یک صفحهٔ پازل و جورچینی را تکمیل نمودند و متون هر یک از آن‌ها مکمل هم و از وحدت رویه‌ای خاص انگلیسی، پیروی می‌کردند. با نگاهی به عملکرد انگلیس در قبال جزایر سه‌گانهٔ ایرانی در خلیج فارس در عصر استعمار و معاصر، می‌توان گفت که تقابل سازمان‌یافتهٔ انگلیس با حاکمیت ملی ایران در این جزایر، متعلق به یک عصر و دوران خاص نبوده و از عصر استعمار در زمان صفویان، قاجاریه و پهلوی گرفته تا دوران معاصر جمهوری اسلامی ایران، این رویکرد از یک وحدت‌رویه و سیاست یکسان پیروی می‌کرده که برآیند آن سیاست فرار به جلو و انکار حقوق حاکمه و ضدیت با ایران بوده و اگر جایی انگلیس نتوانسته به اهداف راهبردی‌اش برسد، رأساً وارد عمل شده و به اشغال جزایر ایرانی مبادرت نموده که ۶۷ سال متوالی از این سیاست خصمانه و اشغالگری در قبال ایران پیروی کرده است و عجیب آنکه سیاستمداران قبلی و فعلی انگلیس در اظهارات متوالی خود همواره به‌جای متهم، خود را مدعی و طلبکار معرفی می‌کنند.

در این بخش براساس رویکردهای نظری مورد استناد انگلستان، محقق ضمن نقد و بررسی آن رویکردها و نتایج مترتب بر آن‌ها تلاش دارد تا با بهره‌گیری از روش تحلیل اسنادی، ابطال و نادرست بودن ادعاهای آن کشور را در این زمینه اثبات نماید.

۱. تئوری انگلیسی مالکیت مشاع و انکار حقوق حاکمه ایران

یکی از مواردی که انگلیسی‌ها از عصر استعمار تاکنون، به‌رغم تناقض‌های موجود در شیوه و عملکردشان بر آن تأکید می‌ورزند، «تئوری مالکیت مشاع قواسم» و حمایت نهادینهٔ آن‌ها از ادعای دروغین وابستگی قواسم لنگه به قواسم رأس‌الخیمه و شارجه است که به‌کرات مسبوق به سابقه می‌باشد. نقطهٔ آغازین این ادعای عجیب از سوی انگلیسی‌ها زمانی مطرح شد که هنوز شش ماه از اعمال حاکمیت مستقیم دولت ایران بر جزایر ایرانی تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۲۶۶ (۱۶ سپتامبر ۱۸۸۷) و برچیده شدن بساط حکومت قواسم لنگه نگذشته بود و سفارت انگلیس در تهران با مداخلهٔ آشکار در امور داخلی ایران یادداشتی برای وزارت امور خارجه فرستاد که طی آن بر مالکیت مشاع یا دوگانگی حاکمیت قواسم شارجه و لنگه بر جزایر یاد شده، تأکید نمود. البته دولت ایران نیز در پاسخ قاطع خود، ضمن رد استدلال انگلیس بر تعلق جزایر یادشده به ایران پافشاری نمود. استدلال انگلیس آن‌قدر سست و بی‌اساس بود که حتی کارشناسان رسمی آن کشور را نیز متقاعد نکرد و آن‌ها نیز ادعای انگلیس را نپذیرفتند. ضمن آنکه دولت انگلیس نیز در رفتار و گفتارش دچار تناقض شد و عملاً با سیاست و دیپلماسی بعدی خود دچار اعمالی شد که ماهیت دروغین این ادعا را آشکار نمود. با این حال، این روند ناموجه در عصر استعمار و معاصر از سوی مقامات انگلیس تداوم یافت؛ لیکن هر بار که این ادعای دروغین مطرح شده است، دولت ایران آن را رد کرده و می‌کند. در این حال، سیاست عصر حاضر انگلیس نیز بر همین امر استوار بوده است، به‌نحوی که سیاستمداران فعلی انگلیس نیز

از این روند پیروی می‌کنند. از مصادیق بارز آن می‌توان به مواضع جان گروگن^۱ (نماینده وقت از حزب کارگر انگلیس در جلسه ۹ ژوئن ۲۰۰۹-۱۹ خرداد ۱۳۸۸) در مجلس عوام این کشور اشاره نمود که گفت: «این سه جزیره از اوایل تا اواسط قرن ۱۸ به‌طور فصلی توسط قبایل عرب وفادار به قواسم که قبیله‌ای در رأس‌الخیمه بود، مورد استفاده قرار می‌گرفت... دولت‌های بریتانیا نیز پی در پی و بدون ابهام ادعاهای شارجه و رأس‌الخیمه بر این سه جزیره را تأیید می‌کردند. این در حالی بود که بر اساس معاهده ۱۸۹۲ این امارات تحت‌الحمايه بریتانیا بودند. ایران این ادعاها را قبول نداشت.» برای آنکه بتوان به جوانب این ادعای دروغین و رد تئوری انگلیسی مالکیت مشاع و جدایی کامل قلمرو و ماهیت قواسم دو سوی ساحل ایرانی و عربی و وابستگی قطعی قواسم لنگه به دولت ایران، پی برد، شواهد و اسناد تاریخی از جمله یادداشت‌های مبادله‌شده بین دولت‌های انگلیس و ایران، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱.۱. وضعیت قواسم لنگه

قواسم لنگه اساساً رعیت و کارگزار رسمی دولت ایران در لنگه بودند و شخصیت حقوقی مستقل از قواسم رأس‌الخیمه داشتند. ضمن آنکه به‌جمال می‌توان گفت استقرار اولیه قواسم مستقل در بندرلنگه و بندرکنگ به سال ۱۷۲۷ برمی‌گردد. ضمن آنکه طی سه بار دست‌اندازی پراکنده قواسم جلفار یا رأس‌الخیمه به سواحل ایران در سه مقطع زمانی متفاوت (۱۷۳۷ توسط نیروهای نادرشاه افشار و ۱۷۶۳ و ۱۷۶۷ به دست قوای کریم خان زند) به سواحل ایران سرکوب شده و به جلفار برگشتند و برخی از آنان با انعقاد قرارداد با محمدخان بستکی رعیت و کارگزار دولت ایران در لنگه درآمدند.^۲ به این ترتیب از مقطع تاریخی (۱۷۶۳) و پس از پذیرش شروط محمدخان بستکی توسط قواسم، قاسمی‌های لنگه به‌عنوان کارگزار و رعیت دولت ایران بر لنگه و مناطق تابعه آن از جمله جزایر تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی حکومت می‌کردند و اعمال حاکمیت ایران بر جزایر مذکور از طریق حکام قاسمی بندرلنگه صورت می‌گرفت. «جزایر تنب و ابوموسی تحت نظارت مستقیم حاکم بندر لنگه قرار داشتند و مقرر حکومتی ضابط، در یکی از شهرهای پس‌کرانه‌ای به نام بستک بود.»^۳

۱.۲. یادداشت‌های مبادله شده میان ایران و انگلیس درباره مالکیت مشاع و رد آن

سفارت انگلیس در تهران طی چند یادداشت ارسالی به وزارت امور خارجه ایران، کوشید تا ادعای ناموجه خود درباره مالکیت مشاع قواسم بر جزایر را یادآور گردد که هربار با پاسخ سخت و قاطع دولت ایران مواجه شد: اول: یادداشت نخست سفارت انگلیس: «اگرچه در سنه ۱۸۷۹ دولت علیه ایران، شیخ یوسف را به نایب‌الحکومگی لنگه تصدیق نمود و آن وقت مشارالیه بنای دخل و تصرف در جزایر سری و تمب را گذارد، طرف ایراد شیخ جواسمی رأس‌الخیمات واقع شده بود. حقوق شیخ جواسمی در سیری قدیمی است و تابه‌حال آن حقوق منظور شده شیوخ جواسمی بندرلنگه غالباً از جانب دولت علیه ایران نایب‌الحکومه آنجا بوده‌اند و فرمانروایی جزیره سری را می‌نمودند و در تصرف

^۱. John Grogan

^۲. Alqasimi, Sultan, Power struggles and trade in the Persian Gulf, fores Row, 1999, p33; . Mirfenderski, G., The Tamba Islands Controversy: 1887-1971, 1985, p 316.

گزارش سوم شهریور ۱۳۴۹ سفارت ایران در لندن، به نقل از گزارش شماره ۹۴/۸۴۲ وزارت امور خارجه بریتانیا.

^۳. سدیدالسلطنه کبابی، محمد علی خان، ۱۳۷۱، بندرعباس و خلیج فارس، ترجمه احمد اقتداری، تهران: دنیای کتاب، ص ۷۳۳ به نقل از فرمان سال‌های ۱۱۴۹ ش/ ۱۷۶۳ و ۱۷۶۷/۱۱۵۳ کریم خان زند به شیخ محمد بستکی حاکم بندرعباس و جهانگیره.

شیوخ جواسمی بوده و دخلی به حکومت لنگه نداشته است.^۱

دوم: وزارت امور خارجه ایران قاطعانه اولین یادداشت سفارت انگلیس را پاسخ داد و یادداشت آن سفارت را نیز به همراه این جوابیه عودت داد که در دیپلماسی و امور دیپلماتیک این عمل ایران معنا و مفهوم خودش را داشت: «این مسئله واضح و بالقطع مستغنی از توضیح است... نوشته‌جات مزبوره مصرح عدم اقدام جدید و موضع تصرفات مالکانه قدیمه صحیحه حکام ایران مثل سایر بنادر دیگر در تمب و سیری بوده و به هیچ وجه از برای ادعای جدیدی نبوده است... هیچ وقت دو جزیره مزبوره خارج از تحت تصرفات مالکانه و حکومت حکام ایران نبوده و در این صورت به هیچ وجه من الوجوه به تصدیق منصفانه خود آن جناب لزوم نخواهد داشت؛ زیرا که هرگاه حرفی خارج از مذاکرات شفاهی شد، به وزارت امور خارجه اظهار خواهید فرمود. لهذا با کمال احترام تمام رقعہ محترمه آن جناب را عودت داد.»^۲

سوم: یادداشت دوم سفارت انگلیس: «چندی قبل بیرق ایران در یکی از جزایر بحر عمان موسوم به سری نصب شد. این جزیره، ملک و مال شیوخ جواسمی می‌باشد و آنها در تحت حمایت دولت انگلیس هستند. دلایلی که حقانیت دولت علیّه ایران در تصرف این جزیره به ثبوت می‌رساند، اقامه و به این سفارت ارسال دارند.»^۳

چهارم: یادداشت سوم سفارت انگلیس در تهران: «این مسئله درست است که نایب‌الحکومه‌های بندرلنگه، ریاست جزیره سری را می‌نموده‌اند و لیکن نه این است که چون حاکم بندر مزبور بوده، حکومت جزیره سری را می‌نموده، بلکه چون از مشایخ جاسمی بوده در آن جزیره فرمانروایی داشته‌اند. دور نیست که دولت علیّه ایران ملتفت باشند که مشایخ جاسمی در بندرلنگه از جانب ایران نایب‌الحکومه بوده‌اند، مشایخ جاسمی حق موروثی و روایتی در جزیره سری داشته و هیچ وقت در حقانیت آن‌ها شک و شبهه احداث نشده و حقوق آن‌ها مطلقاً منظور شده است.»^۴

پنجم: دولت ایران در بالاترین سطح ممکن پاسخ دو یادداشت سفارت انگلیس را داد و ناصرالدین شاه ذیل یادداشت سوم انگلیس نوشت: «دلایل همان بود که نوشته شد، دیگر چه دلیلی بالاتر از آن است که نوشته شود.»^۵

ششم: وزارت امور خارجه ایران طی پاسخ محکمی به سفارت انگلیس در یادداشتی، نوشت: «اگر سفارت محترمه تجدید نظری فرمایند، از روی کمال نصفت و حقانیت تصدیق خواهند فرمود که ملکی که سال‌ها در تصرف دولتی بوده باشد و در تحت حکومت عمال و نواب آن دولت باشد، بالبداهه ملک طلق بلامنازعه آن دولت محسوب خواهد بود و حاجت به دلیل دیگری نخواهد داشت.»^۶

هفتم: در راستای پاسخ‌های دولت ایران، وزارت امور خارجه طی یادداشتی به سفارت انگلیس نوشت: «اولاً این فقره مورث کمال تعجب و حیرت گردید که سفارت محترمه فخریه انگلیس با کمال آگاهی و بصیرت و احاطه اطلاع بر جمیع نقاط و اماکن سواحل بحر عمان، خاصه بنادر خلیج فارس، چگونه این مسئله را محتاج به اقامه دلیل و ادعای واهی مشایخ جواسم را قابل استماع دانسته و در مقام استعلام دلایل برآمده‌اند. ثانیاً، محض احترام خواهش سفارت محترمه زحمت‌افزاست که به همه قانون‌های دول متمدنه منتظمه اقوی دلیل بر مالکیت هر دولتی تصرف آن ملک است و این

۱. یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۱۸ جمادی‌الآخر ۱۳۰۵ / ۱۲ اسفند ۱۲۶۶ / ۲ مارس ۱۸۸۸ به وزارت امور خارجه ایران. (اداره کل اسناد وزارت امور خارجه ایران).

۲. یادداشت وزارت امور خارجه ایران مورخ ۲۱ جمادی‌الآخر ۱۳۰۵ / ۱۵ اسفند ۱۲۶۶ / ۵ مارس ۱۸۸۸ به سفارت انگلیس در تهران. (اداره کل اسناد وزارت امور خارجه ایران).

۳. یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۲۶ جمادی‌الآخر ۱۳۰۵ / ۲۰ اسفند ۱۲۶۶ / ۱۰ مارس ۱۸۸۸ به وزارت امور خارجه ایران.

۴. یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۵ رجب ۱۳۰۵ / ۲۸ اسفند ۱۲۶۶ / ۱۸ مارس ۱۸۸۸ به وزارت امور خارجه ایران.

۵. نوشته ناصرالدین شاه ذیل یادداشت سفارت انگلیس در تهران، مورخ ۵ رجب ۱۳۰۵ / ۲۸ اسفند ۱۲۶۶ / ۱۸ مارس ۱۸۸۸.

۶. یادداشت وزارت امور خارجه ایران مورخ ۱۲ ذیقعد ۱۳۰۵ / ۳۰ تیر ۱۲۶۷ / ۲۱ ژوئیه ۱۸۸۸ به شماره ۴۴۱۹، به سفارت انگلیس در تهران.

دلیل ابدأ محتاج به دلیل دیگر نیست و سفارت محترمه و کارگزاران دولت هندوستان بالحس و العیان مشهود دارند که جزیره سری جزء بندرلنگه و همیشه در تحت حکومت بندرلنگه بوده و هست و از وقتی که بندرلنگه تعلق به دولت علیه داشته و حاکم از دربار دولت به بندرلنگه رفته، همیشه از جزیره مزبور مالیت دریافت نموده‌اند. علاوه بر این، بنادر اطراف خلیج فارس و متعلقات آن‌ها، موسوم به بنادر فارس می‌باشند و البته جای شبهه نیست که متعلقات مملکت فارس حکم کلیه مملکت فارس [را] دارد. مگر اینکه موضوع مخصوصی را دولت علیه به موجب حکم و سند مخصوص، ملک دولت و ملت علی حده واگذارد و از ممالک محروسه خود موضوع فرموده باشد. چون این دلیل از فرط وضوح محتاج به دلیل دیگر نبوده، به ایراد ادله دیگر عجلانته [عجالتاً] زحمت‌افزا نمی‌شود و آلا ادله بسیار است و پس از اینکه یک محلی تعلقش به دولت علیه به این وضوح باشد، معلوم است هر نحو تصرف در هر زمان کارگزاران دولت مقتضی دانند و به عمل آورند، کسی را مجال کلامی نیست و دولت را اقامه دلیل تازه برای آن تصرف حاجت نخواهد افتاد. نصب بیرق را از قدیم‌الایام در هیچ‌یک از بنادر خلیج فارس مقتضی ندانسته بودند و حال چندی است که مقتضی دانسته و البته در همه آن بنادر نصب بیرق نموده‌اند. در جزیره سری نیز که جزو بندرلنگه است، معمول داشته‌اند.^۱

نکته قابل توجه اینکه، دولت انگلیس در آغاز قرن بیستم از نظریه خودساخته مالکیت مشاع دست برداشت و به اصل دیگر، یعنی اشغال سرزمین بلاصاحب، متوسل شد؛ درحالی که تا سال ۱۹۰۳ تلاش داشت قواسم را به صورت ناموجه صاحب این جزایر معرفی کند و حقوق حاکمه ایران را در جزایر ابوموسی و تنب انکار نماید که البته این ادعای جدید انگلیس در سال ۱۹۰۳ و ۱۹۰۴ مبنی بر بلاصاحب بودن تنب و ابوموسی در تعارض با مواضع قبلی انگلیس بوده است.

۲. اشغال جزایر سه‌گانه ایرانی توسط انگلیس (از سال ۱۲۸۲ تا ۱۳۵۰ - ۱۹۰۳ تا ۱۹۷۱)

با روی کار آمدن «مظفرالدین شاه» در ۱۸ خرداد ۱۲۷۵ (۸ ژوئن ۱۸۹۶) و بیماری و سفر وی به اروپا و استقراض از روسیه و انگلیس، دولت ایران دچار ضعف بیشتر قدرت مرکزی شد و این ضعف به سواحل خلیج فارس نیز سرایت کرد. در این میان، دولت بریتانیا با آگاهی کامل از تحولات درون دربار و ضعف دولت مرکزی ایران و بستن قراردادهای تحت‌الحمایگی با شیوخ سواحل عمان، از وضعیت موجود برای تحکیم و تثبیت موقعیت خود در خلیج فارس بهره‌برداری کرد و در پی این بود که با توجه به این شرایط نابسامان، مانع حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی گردد. بریتانیا از اواخر سده نوزدهم به بهانه گسترش نفوذ روس‌ها در ایران و احتمال ورود رقیب نیرومند در خلیج فارس از راه ایران، درصدد زمینه‌سازی برای جدایی مالکیت جزایر مذکور از دولت ایران برآمد. این سیاست خصمانه انگلیس زمانی شکل گرفت که راهبرد انکار حقوق حاکمه دولت ایران در این جزایر دیگر کارایی نداشت. البته ضعف دولت مرکزی و در نتیجه کم‌توجهی آنان به سه جزیره مذکور، مزید بر علت بود تا شرایط به‌گونه‌ای پیش رود که انگلیس شرایط را برای اجرای نقشه خود آماده ببیند.

با وجود نگرانی‌های موجود و مطامع آشکار بریتانیا در تسلط بر جزایر تنب و ابوموسی، دولت ایران از نصب مجدد پرچم خود در جزایر تنب و ابوموسی غفلت کرد. این امر باعث شد تا بریتانیا در آوریل ۱۹۰۳، از این فرصت سوءاستفاده کند و براساس دستوری که به شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه داد، پرچم قواسم در ابوموسی و تنب نصب شد. کمال، کارگزار سیاسی بریتانیا در خلیج فارس، به حکومت کشورش پیشنهاد کرد به شیخ شارجه گفته شود نصب پرچم را به نشانه مالکیت انجام دهد که این اقدام از سوی لندن پذیرفته شد. سرهنگ کمال در ۳۰ آوریل ۱۹۰۳، افزون بر شیخ شارجه، به شیخ

^۱ پاسخ دولت ایران به یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۲۶ جمادی‌الآخر ۱۳۰۵ / ۲۰ اسفند ۱۲۶۶ / ۱۰ فوریه ۱۸۸۸.

رأس الخیمه برای انجام اقدامی مشابه درباره جزیره تنب دستور داد.^۱

دولت بریتانیا به استناد معاهدات تحت‌الحمایگی با شیوخ سواحل عمان، اشغال جزایر تنب و ابوموسی را توجیه کرد. در حالی که با امضای قراردادهای تحت‌الحمایگی میان انگلیس و شیوخ، آزادی عمل شیوخ در روابط بین‌المللی سلب شد؛ زیرا براساس معاهدات تحت‌الحمایگی از جمله معاهده ۸ مارس ۱۸۹۲، شیوخ یادشده همه اختیارات خود را در زمینه روابط بین‌المللی به انگلیس واگذار کردند و صلاحیت اشغال را نداشتند. بر این اساس، دو امارت شارجه و رأس الخیمه دارای شخصیت حقوقی بین‌المللی نبودند و از اهلیت دولتمداری بهره‌ای نداشتند. این سخن به معنای آن است که شیوخ مذکور صلاحیت ادعا بر سرزمینی را نداشتند و بریتانیا نیز صلاحیت وکالت و نمایندگی آن‌ها را در طرح ادعای سرزمینی نداشت. از این رو، این دو امارت نمی‌توانستند جایگزین دولت ایران شوند؛ چون دارای اهلیت حقوقی بر ادعای سرزمینی نبودند و فعالیت‌های آن‌ها به گونه‌ای غیرمستقل و زیر پوشش نیروی دریایی بریتانیا و تهدیدات مداوم بریتانیا در توسل به زور علیه ایران در موارد گوناگون بود. ضمن آنکه نه ایران و نه بریتانیا و نه هیچ دولت دیگر، این شیوخ را به‌عنوان دولت به رسمیت نمی‌شناختند.

حال پرسش دوم پژوهش مبنی بر «آیا سیاست ضدایرانی انگلیس در اشغال جزایر ایرانی تنب و ابوموسی توسط دولت ایران مورد پذیرش قرار گرفت؟ طی ۶۷ سال دوران اشغالگری انگلیس در این جزایر، اعتراض ایران به انگلیس تداوم داشته است؟»، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲.۱. واکنش دولت ایران در قبال اشغال جزایر سه‌گانه ایرانی توسط انگلیس

پس از نصب پرچم شارجه در جزایر تنب و ابوموسی، که به دستور بریتانیا صورت گرفت، دولت ایران به این امر اعتراض کرد و به مأموران خود در جنوب دستور داد تا پرچم شارجه را از فراز جزایر یادشده پایین بکشند و به جای آن پرچم ایران را نصب کنند.

چند ماه بعد، در آوریل ۱۹۰۴ مسیو دامبرن، مدیر گمرکات ایران، با کشتی مظفری و متعلق به گمرک، از ابوموسی و تنب دیدن کرد و پرچم‌های شارجه و رأس الخیمه را پایین کشید و به جای آن پرچم ایران را برافراشت و در هر یک از این جزایر دو ایرانی به عنوان نگهبانان گمرک گماشت. این اقدام به ابتکار مشیرالدوله، وزیر خارجه وقت ایران بود. در نامه وزیر مالیه به مسیونوز، وزیر گمرکات، به تاریخ ربیع الاول ۱۳۲۲/ اردیبهشت ۱۲۸۳/ مه ۱۹۰۴ آمده است: «رپورت مسیو دامبرن، رئیس گمرکات بنادر در خلیج فارس، را مشعر به شرح اقدامات مشارالیه در انتظام عمل گمرکات بنادر و نصب بیرق دولت ایران در جزایر ابوموسی و تنب و سری [سیری] و برداشتن بیرق عرب از جزایر ابوموسی و سیاحتی را که در آنجا کرده و فرستاده بودید، به عرض خاک پای مهر اعتلای مبارک اقدس همایون ملوکانه ارواحنا فداه رساندم. زائدالوصف موقع تحسین و تمجید گردیده و مقرر فرمودند مقتضی دولت‌خواهی آن جناب جلالت‌مآب است که اشخاص امین و بصیر و کافی برای انتظام عمل گمرکات آنجا معین نمایند. خدمت دولت را به نحوی انجام داده که موجب استرضای خاطر مبارک گردد.»^۲

به این ترتیب، وضعیت جزایر تنب و ابوموسی، بدون هیچ‌گونه زحمتی از سوی مأموران گمرکی ایران به قبل برگشت و تحت دولت ایران درآمدند. «با مذاکراتی که سه ماه بعد میان نمایندگان دولت انگلیس و دولت ایران در تهران به عمل

^۱. "Memorandum Respecting British Interesse in the Persian Gulf", *Confidential*, No, 9161, January 1914, CAB 16/94, pp 38-39.

^۲. دوسیه شماره ۱۹، کارتن ۱۴ سیاسی، اسناد راکد وزارت امور خارجه.

آمد، نماینده انگلیس وعده داد موضوع جزایر مزبور را در زمان خود مطرح و حل کند و لذا از دولت ایران خواست تا پرچم خود را از این جزایر پایین آورد. دلایلی که دولت ایران درباره حاکمیت خود بر جزایر تنب و ابوموسی ارائه کرد، از سوی انگلیس ناکافی خوانده شد و مذاکرات بی نتیجه ماند.^۱

با وجود بی نتیجه بودن مذاکرات ایران و انگلیس، دولت این کشور ایران را تحت فشار قرار داد و با این حربه عین الدوله صدراعظم به مسیو نوز وزیر گمرکات، نوشت: «در باب جزیره تنب و ابوموسی این طور به رئیس گمرکات تلگراف نمایید که بیرق ایران را که در آن جزیره بلند کرده و بیرق شیخ شرغان [شارجه] را خوابانیده‌اند، عجلتاً بیرق ایران را برداشته و بیرق شیخ شرغان هم نباشد، بلکه آن دو جزیره بی بیرق باشد تا با سفارت انگلیس مذاکره و این کار تمام شود. درست دقت نمایید در درون این دستورالعمل مثل آن دفعه، سهوی اتفاق نیفتد. مقصود این است هیچ طرف آنجا بیرق نداشته باشند تا رسیدگی شود.» مسیو نوز به مسیو دامبرن در نامه شماره ۱۹۸۰۸ مورخه ۲۴ مه ۱۹۰۴/۳ خرداد ۱۲۸۳ نوشت: «حکومت انگلیس به نام شیخ اعتراضاتی راجع به جزیره تمب و ابوموسی اظهار و مقرر گردید دولت ایران بیرق‌های خود را از جزایر مزبور برداشته و ترتیبات فعلی به حال سابق ماند تا اینکه مالکیت جزایر محرز و مسلم گردد. لذا هر چه زودتر جهاز بخار اعزام دارید که بیرق‌ها را بردارند.»^۲

بنابراین، متعاقب فشارهای دولت استعماری انگلیس به دولت ایران و به‌رغم دستور روشن صدراعظم وقت ایران، حاصل توافق ایران و بریتانیا در پایین آوردن پرچم‌های دو طرف بود، لیکن انگلیس با به‌کار بستن حيله و مکر عمروعاصی و با حواله صاحب حق، یعنی دولت ایران، به مذاکرات خیالی در آینده، به شیوخ قواسم دستور داد پرچم خویش را به اهتزاز درآورند و از این تاریخ به بعد دولت انگلیس این جزایر را رسماً به اشغال خود درآورد، لیکن برای اینکه از تبعات حقوقی آن به دور باشد این اقدام ضدایرانی خود را تحت پوشش شیوخ رأس الخیمه و شارجه که تحت‌الحمایه این کشور بوده، درآورد.

همچنان که گفته شد، این جزایر اساساً توسط انگلیس اشغال گردید، و گرنه اسناد زیادی وجود دارد که شیوخ رأس الخیمه و شارجه به دلیل شناخت ماهیت موضوع می‌دانستند که این جزایر ایرانی است و ارتباطی با آن‌ها ندارد؛ لیکن دامنه فشار انگلیس علیه شیوخ مذکور بسیار گسترده بود، باین حال به‌دنبال پافشاری بریتانیا مبنی بر نگهداری جزایر یادشده از سوی شیوخ شارجه و رأس الخیمه، آن‌ها بارها به خواست انگلیس بی توجهی نموده و از برافراشتن پرچم خود طفره رفتند. از میان انبوه اسناد می‌توان به این سند اشاره کرد. به‌دنبال بی‌علاقگی شیخ شارجه به اجابت درخواست انگلیس رخ داده، سرگرد سرپرسی کاکس در ۵ اوت ۱۹۰۵ نامه‌ای تند به شیخ شارجه نوشت: «من از بی‌توجهی شما به جزایر و نپرداختن به حقوق افراد و عدم رسیدگی به اینکه چرا افراد شما جزایر را ترک کردند، شکایت دارم و چنانچه به این روش ادامه دهید، جزایر را از دست خواهید داد.»^۳

این سند و ده‌ها سند دیگر نشانگر آن هستند که شیوخ یادشده هیچ‌گونه احساس تعلق و مسئولیتی نسبت به این جزایر نداشتند و به اقتضای منافع بریتانیا، باید به‌ناچار فرمانبرداری می‌کردند.

پس از یک سال، مظفرالدین شاه به عین‌الدوله صدراعظم، نوشت: «... به وزیر خارجه ابلاغ نمایند که به سفارت انگلیس بگوید پارسال در این باب مذاکرات شد. دولت انگلیس از ما خواهش کرده که بیرق [پرچم] خودمان را از این دو جزیره

^۱. J. C. Lorimer, Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia Vol, IIB, Historical, Calcutta superintendent Government printed India 1915; Republished in 1970 by Gregg International Publishers Ltd, West mead, England, 2138.

^۲. سند شماره ۵-۲۳-۵۳-۱۳۰۵ ش اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

^۳. F.O. 248/843. R/15/1/253, Cox to Ruler of Sharjah, 5 Aug 1905.

برداریم تا رسیدگی و گفتگو شود، در صورتی که ما خودمان می‌دانیم که این دو جزیره ملک مسلمه دولت ایران است. در این صورت حالا چطور دولت انگلیس در عالم دوستی راضی می‌شود که ما ملک مطلق خودمان را به شیخ واگذار کنیم و او بیرق در آنجا بيفرازد. شما باز هم گفتگو کنید و ما به‌هیچ‌وجه از حق خود نخواهیم گذشت.^۱

به‌هرحال دولت ایران با پایین کشیدن پرچم شیوخ از جزایر تنب و ابوموسی و برافراشتن پرچم ایران در سال ۱۹۰۴ تصمیم به اعمال حاکمیت بر جزایر یادشده را داشت؛ اما دولت انگلیس مانع اعمال حاکمیت ایران شد. دولت ایران قصد، اراده و نیت اعمال حاکمیت داشت و در مواردی نیز به‌طور عملی آن را انجام داد، لیکن انگلیسی‌ها در راستای سیاست ضدایرانی خود از حاکمیت ایران جلوگیری نمودند.

۲.۲. تناقض در رفتار و گفتار انگلیس

دولت بریتانیا تا پیش از سال ۱۲۸۲ (۱۹۰۳) برای توجیه اقدام ضدایرانی خود در نفی حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی، اعتقاد به دوگانگی شخصیت حقوقی شیخ لنگه داشت و مدیریت اداره جزایر تنب و ابوموسی به وسیله حکام ایرانی بندرلنگه را به نمایندگی از شیوخ قاسمی شارجه تفسیر می‌کرد و جزایر مذکور را در رویکردی شاذ به‌عنوان ملک مشاع قاسمی‌های لنگه و عمان قلمداد می‌کرد، اما چندی بعد به سبب سست و متزلزل بودن پایه‌های این فرضیه، آن را کنار گذاشت و اصل تازه‌ای مطرح کرد.

پس از آنکه بریتانیا در اواخر سال ۱۹۰۳ به حکومت شارجه دستور داد در جزایر تنب و ابوموسی پرچم خود را به اهتزاز درآورد، این امر موجب واکنش دولت ایران شد و در ماه مه ۱۹۰۴ ایران به مأموران گمرک مستقر در بوشهر دستور داد پرچم شارجه و رأس‌الخیمه را از فراز جزایر مذکور به پایین کشیده و پرچم ایران را به اهتزاز درآورند و سربازانی در این جزایر مستقر شوند.

یکی از مواردی که در این بخش مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد، پاسخ به پرسش سوم پژوهش مبنی بر آنکه «تناقض‌های رفتاری انگلیس در قبال دو نظریه «مالکیت مشاع قواسم» و «اصل سرزمین بلاصاحب» چیست؟» است که ذیلاً به این موارد اشاره می‌گردد:

«اول: به‌کارگیری دو اصل متعارض مالکیت مشاع و بلاصاحب بودن جزایر تنب و ابوموسی توسط انگلیس.

پس از آنکه «مشیرالدوله» وزیر امور خارجه ایران، در نامه‌ای به سر آرتور هاردینگ، وزیرمختار انگلستان در تهران، به تاریخ ۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۲/۳۰ اردیبهشت ۱۲۸۳/۲۰ مه ۱۹۰۴ نوشت: «در باره جزیره تنب و ابوموسی که دولت علیّه ایران آن دو جزیره را متعلق به خود می‌داند، اقدام مباشرین گمرک در آن دو محل آنچه شده بدین موجب بوده است، ولی چون نتیجه مذاکراتی را که چند روز قبل در حین ملاقات با آن جناب جلالت‌مآب به عمل آمد، به عرض حضور همایون شاهنشاهی رسانید، امر و مقرر شد که عجالاً اقدامی را که مباشرین گمرک در آنجا نموده‌اند، موقوف باشد تا بعد رسیدگی در خصوص آن‌ها بشود.»^۲

«سر آرتور هاردینگ، وزیر مختار انگلیس، در یادداشتی به وزیر امور خارجه ایران به تاریخ ۲۱ مه ۱۹۰۴/۳۱ اردیبهشت ۱۲۸۳ نوشت: مراسله مورخه دیروز [۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۲/۳۰ اردیبهشت ۱۲۸۳/۲۰ مه ۱۹۰۴] جناب مستطاب اجل عالی در باب جزیره تنب و ابوموسی شرف وصول بخشید.... کاری که مشارالیه کرده فقط این بوده است که بیرق خود را

۱. *گزیده اسناد خلیج فارس*، جلد ۱، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۲۷۸.

۲. سند شماره ۹۱-۴/۲-۳-۱۳۲۳ ق. اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

در جزایری که هنوز رسماً در تصرف هیچ یک از دول نبوده، نصب کرده است و به ملاحظه این که اول کسی بوده که آنجا را تصرف نموده است، حق دارد بیرق خود را به حال خود نگاه دارد تا اینکه حق تصرف شرعیه مشارالیه جرح گردد.» [در نسخه دیگر در سطر پایانی یادداشت ارسالی سفارت انگلیس آمده است: تا اینکه در حقانیت شرعیه مشارالیه بر سه جزیره مزبور اختلافی به میان آید.]¹

شاهد و دلیل این تعارض از یادداشت اخیرالذکر سرآرتور هاردینگ به مشیرالدوله استنباط می‌گردد؛ چراکه از سویی به دنبال اعمال حاکمیت دولت ایران بر جزایر ابوموسی و تنب در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۲۶۶ (۱۶ سپتامبر ۱۸۸۷)، سفارت انگلیس در تهران طی یادداشت رسمی به وزارت امور خارجه ایران در تاریخ ۱۸ جمادی‌الآخر ۱۳۰۵ / ۱۲ اسفند / ۱۲۶۶ / ۲ مارس ۱۸۸۸ نوشت: «اگرچه در سنه ۱۸۷۹ دولت علیه ایران، شیخ یوسف را به نایب‌الحکومگی لنگه تصدیق نمود و آن وقت مشارالیه بنای دخل و تصرف در جزایر سری و تمب را گذارد، شیوخ جواسمی بندرلنگه غالباً از جانب دولت علیه ایران نایب‌الحکومه آنجا بوده‌اند و ... در تصرف شیوخ جواسمی بوده و دخلی به حکومت لنگه نداشته است.» و از سوی دیگر گزاره‌ای در یادداشت همان سفارت در تهران مورخ ۱۸ جمادی‌الآخر ۱۳۰۵ / ۱۲ اسفند / ۱۲۶۶ / ۲ مارس ۱۸۸۸ به وزارت امور خارجه ایران، می‌آید که در تناقض آشکار با هم است؛ زیرا اگر جایی به نص صریح یادداشت انگلیسی‌ها در سال ۱۲۶۶ شمسی / ۱۸۸۸ میلادی در دخل و تصرف فرد یا حکومتی بوده، چگونه است که مجدداً سفارت انگلیس در سال ۱۲۸۳-۱۹۰۴ ادعا کند که «اول کسی بوده که آنجا را تصرف نموده است، حق دارد بیرق خود را به حال خود نگاه دارد.»

به‌علاوه با توجه به اینکه مفاد یادداشت‌های دوم و چهارم هاردینگ که تأکید دارد نخست شیخ شارجه متصرف جزایر تنب و ابوموسی بوده و بیرق خود را در جزایری که هنوز رسماً در تصرف هیچ دولتی نبوده، نصب کرده است، با مفاد یادداشت همان سفارت به وزارت امور خارجه ایران، [در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۱ / ۲۳ شهریور ۱۳۴۰] و همچنین یادداشت سفارت انگلیس در تهران [در یادداشت مورخ ۱۳ ژانویه ۱۹۶۸] تناقض آشکار دارد. این گونه بازی دیپلماتیک انگلیس نشانگر آن است که دولت بریتانیا دلیل محکم برای اثبات حاکمیت شیوخ بر جزایر مذکور نداشت و لذا به ضد و نقیض‌گویی پرداخته است. به‌علاوه دولت ایران بارها این ادعاهای انگلیس را رد کرد و تأکید نمود: این ادعا از جانب دولت ایران مردود است.

دوم: فشار انگلیس به ایران و تهدید طرح همزمان جزایر سیری با تنب و ابوموسی.

دولت بریتانیا در تهدید آشکار به دولت ایران فشار آورد که چنانچه موضوع جزایر تنب و ابوموسی را پیگیری کند، آن کشور نیز مسئله جزیره سیری را مطرح خواهد کرد. در این راستا وزیرمختار انگلیس در مقام رد یادداشت وزارت خارجه ایران راجع به ابوموسی برآمد و اظهار داشت که «هرگاه دولت ایران بخواهد ادعای خود را به آنجا که در تصرف شیخ شارجه است، طرح کند، ما هم ناگزیریم که جزیره سیری را از طرف دولت ایران مطالبه کنیم.»^۲

بنابراین قرار بود پرچم هیچ‌یک از دو طرف به‌طور موقت در جزایر تنب و ابوموسی در اهتزاز نباشد، تا زمانی که موضوع مالکیت و حاکمیت بر جزایر مذکور از سوی بریتانیا و ایران رسیدگی شود؛ اما دولت بریتانیا به وعده‌اش عمل نکرد و در مذاکرات با طرف ایرانی از موضوع جزیره سیری (که ارتباطی هم به جزایر تنب و ابوموسی نداشت)، به‌عنوان اهرم فشار استفاده کرد. در پاسخ به این قلدری و زورگویی سفارت انگلیس، وزیر امور خارجه ایران [در یادداشت مورخ ۱۵

۱. سند شماره ۲۳ تا ۲۲-۱۴-۱۲-۱۳۲۲ و سند شماره ۳۳-۱۴-۱۲-۱۳۲۲ اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

۲. سند شماره ۳-۲۳-۵۳-۱۳۰۵ ش اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

ربیع‌الثانی ۱۳۲۳ / ۲۹ خرداد ۱۳۸۴ / ۱۹ ژوئن ۱۹۰۵] نوشت: «در باب تنب و ابوموسی با وزیرمختار انگلیس مذاکرات مفصل داشتم. حرف وزیرمختار انگلیس این است: ... سیری هرگز با تنب و ابوموسی شباهت ندارد که هر معامله در تنب و ابوموسی شود، در سیری هم شود. دولت ایران سیری، تنب و ابوموسی و تمام بنادر و جزایر خلیج فارس را ملک مخصوص خود می‌داند. شیخ شارجه به تازگی در این دو جزیره تنب و ابوموسی تصرفات کرد و بیرق بلند کرد و حقش همان بود که بیرق او موقوف و بیرق ایران افراشته شود.»^۱

۲.۳. تسلیم نقشه ایران ۱۸۸۶ توسط وزارت جنگ بریتانیا، تناقضی دیگر از دیپلماسی انگلیس

هنوز ده ماه از بیرون راندن جاسمی‌های لنگه و برچیده شدن بساط آن‌ها به دست دولت ایران نگذشته بود که لرد سالزبری، وزیر امور خارجه بریتانیا، به «درآموند وولف» وزیرمختار آن کشور در تهران، دستور داد نقشه رسمی ۱۸۸۶ که توسط اداره اطلاعات وزارت جنگ، ترسیم شده بود، از سوی ملکه بریتانیا به‌عنوان پادشاه ایران، به وزارت خارجه ایران تسلیم نماید. نکته قابل توجه در این نقشه رسمی آن بود که برخلاف ادعای دولت این کشور در طرح مالکیت مشاع این جزایر توسط قواسم، جزیره سیری و جزایر سه‌گانه ابوموسی و تنب به رنگ ایران بود و از رسمیت کامل نیز برخوردار بود. نقشه اهدایی وزیر خارجه بریتانیا به نمایندگی از ملکه آن کشور، که در آن جزایر به رنگ ایران مشخص شده، دارای اهمیت بسیار است. این نقشه در تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۸۸۸ از سوی وولف، وزیر مختار انگلیس، به قوام‌الدوله، وزیر امور خارجه ایران، اهدا شد. در این راستا و به‌منظور ارائه تصویری صحیح و مبتنی بر اسناد و مدارک تاریخی می‌توان گفت:

اول: وزارت امور خارجه انگلیس در نامه شماره ۶۴ مورخ ۲۲ ژوئن ۱۸۸۸ خطاب به سر درآموند وولف، وزیرمختار آن کشور در تهران، دستور داد: «نقشه ایران را در شش برگ که به وسیله شعبه اطلاعات وزارت جنگ بریتانیا تهیه شده، به شاه ایران تقدیم نمایید.»^۲

در این نقشه رسمی که توسط اطلاعات وزارت جنگ بریتانیا ترسیم شده است، جزایر سری، تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی با همان رنگی که دیگر قسمت‌های قلمرو خاک اصلی و جزایر ایران مشخص شده، رنگ‌آمیزی شده‌اند که حاکمیت ایران بر این جزایر را اثبات می‌کند. نامه ۲۲ ژوئیه ۱۸۸۸ از سر درآموند وولف، وزیرمختار انگلیس، به وزیر امور خارجه ایران برای تحویل نقشه جغرافیایی یادشده حاکی است: «من آخرین پست سیاسی را از لرد سالزبری دریافت کردم که در آن یک نقشه ایران در شش ورقه که اخیراً به وسیله بخش اطلاعات وزارت جنگ بریتانیا ترسیم و صادر شده، وجود داشت. لرد سالزبری به من دستور داده است این نقشه را به اعلی حضرت پادشاه ایران از طرف ملکه انگلستان اهدا نمایید، به امید آنکه اطلاعات جغرافیایی آن برای شما مفید و جالب باشد.»^۳

در این حال «سر درآموند وولف، وزیر مختار انگلیس، طی نامه شماره ۱۶۰ مورخ ۲۱ اوت ۱۸۸۸ به‌عنوان لرد سالزبری، وزیر امور خارجه آن کشور، و عطف به دستورنامه شماره ۶۴ مورخ ۲۲ ژوئن ۱۸۸۸ نوشته و فرستاده شده، حاکی از اجرای دستور وزیر خارجه مبنی به تسلیم نقشه ایران به دولت ایران است. به پیوست نامه یادشده، نامه‌ای که نقشه ایران به ضمیمه آن ارسال شده و نیز پاسخ دولت ایران مبنی بر اظهار تشکر از ارسال نقشه از سوی وزیر امور خارجه انگلیس، آمده است.»^۴

^۱ گزیده اسناد خلیج فارس، پیشین، ص ۲۷۴.

^۲ Marquis of Salisbury, 22 Jun, 1888, Enclosing map of Persia to Mr Wolf No, 64 Public Records Library.

^۳ Wolf, 22 July, 1888. Enclosing Map of Persia, Public Records Library

^۴ Wolf, 21 Aug, 1888 to Mr Marquis of Salisbury No 160, Public Records Library.

ضمناً وزیرمختار انگلیس هم‌زمان نسخه‌ای از این نقشه را بر اساس تقاضای آن دولت یک نسخه نقشه ایران در شش برگ را به وزیرمختار ایالات متحده آمریکا در ایران فرستاد.

این نقشه جغرافیایی نتایج غیرقابل پیش‌بینی برای انگلیس به بار آورد و برخلاف آنکه عده‌ای سعی داشتند انگلیسی‌ها را بدون خطا و اشتباه به دیگران معرفی نمایند، سند زیر که بیانگر خطا و تناقض آشکار در دیپلماسی انگلیس بوده، نشانگر بیان یکی از واقعیت‌ها و عمق اشتباه راهبردی انگلیس باشد. در نامه شماره ۶۴ مورخ ۱۷۶ مورخ ۷ سپتامبر ۱۸۸۸ به امضای سر درآموند وولف به عنوان لرد سالزبری آمده است: «طبق دستور شماره ۶۴ مورخ ۲۲ ژوئن ۱۸۸۸ آن جناب، نقشه مذکور تسلیم شد، ولی نتایج غیرمنتظره‌ای به بار آورده است. اعلی حضرت پادشاه ایران این نقشه را دلیلی برای ادعای خود نسبت به منطقه هشتادان در مرز ایران و افغانستان قرار داده و به‌علاوه چون جزایر تنب و ابوموسی و سیری به همان رنگی نشان داده شده که قلمرو ایران به‌طور کلی در آن نقشه رنگ‌آمیزی شده، شاه ایران این مطلب را دلیل قاطعی می‌داند بر اینکه هرگونه ادعای شیوخ نسبت به این جزایر غیرمسموع و مردود است. به پیوست این نامه، یادداشت‌های اداری دیگری است دائر بر اینکه طبق دستور لرد سالزبری هیچ‌گونه نقشه‌ای نباید بدون اجازه او به دولت‌های دیگر تسلیم شود و اضافه شده که این نقشه ایران بر حسب دستور خود لرد سالزبری به مقامات ایرانی تسلیم شده است. نقشه سال ۱۸۸۶ در سال ۱۸۹۱، به وسیله وزارت جنگ تجدید چاپ شد و دومین بار نیز در سال ۱۸۹۸ به وسیله اداره نقشه‌برداری دولت هندوستان تجدید چاپ شد که در همه نسخه آن جزایر سیری، تنب و ابوموسی با همان رنگی که قلمرو کشور ایران رنگ‌آمیزی شده، مشخص شده بود. این نقشه به‌دنبال درخواست شاه ایران از دولت بریتانیا که بارها خواستار دریافت اطلاعات در این زمینه بود، ارسال شد و این در حالی بود که انگلستان از اقدامات ایران در اعمال حاکمیت مستقیم بر جزایر تنب و ابوموسی به‌طور کامل آگاهی داشت.

در این حال، ناصرالدین شاه به نقشه‌هایی که از سوی سالزبری، وزیر امور خارجه بریتانیا، به دولت ایران هدیه شده بود، پیوسته استناد می‌کرد: «وزیر مختار بریتانیا گزارش کرد. همتای ایرانی‌اش با مشاهده نقشه‌ها بسیار ابراز خرسندی کرد، چراکه جزایر با همان رنگی که سرزمین ایران کشیده، رنگ‌آمیزی شده بود. وزیر ایرانی گفت: این نقشه بدان معناست که دولت انگلستان ادعان دارد که جزایر تنب و ابوموسی ایرانی‌اند و او بدین سبب بسیار ممنون است. درعین حال، وزیر ایرانی از اینکه در نقشه مذکور بحرین به رنگ ایران نبوده است به وولف اعتراض نمود. در کنار این گزارش، وزیر بریتانیایی نوشته بود: «درسی که از این موضوع آموختم این است که دیگر هرگز به کسی نقشه هدیه نکنم.»^۱

از سوی دیگر، نقشه‌ها برای اینکه به عنوان سند حاکمیت به شمار آیند باید از شرایط و مختصات زیر برخوردار باشند: الف) برهان و استدلال لازم را با دقت جغرافیایی فراهم آورند. ب) با واقعیات موجود مغایرت نداشته باشند. ج) با اطلاعات دقیق مساحان تهیه شده و هدف آن تعیین سیاسی قلمرو سرزمینی باشد. د) رسمی و یا نیمه رسمی باشند که با قاطعیت از حاکمیت کشوری دفاع کنند که دولت آن مبادرت به چاپ نقشه کرده است. تمامی این شروط در نقشه اهدایی ملکه انگلیس به ناصرالدین شاه وجود دارد. چنان‌که نخست: از سوی وزارت جنگ بریتانیا تهیه و از دقت و استدلال لازم برخوردار است؛ دوم: رنگ‌آمیزی جزایر به رنگ سرزمین ایران صورت گرفته و با واقعیات‌های تاریخی و حقوقی به‌طور کامل منطبق است؛ سوم: نقشه با مساحی و اطلاعات دقیق تهیه شده است، زیرا اگر این نقشه ایراد و اشتباه داشت، در چاپ‌های بعدی اصلاح می‌شد و چهارم: نقشه مذکور رسمی بود.

^۱ گزارش ایللی، نورتکوت ایللی (انگلیسی و مشاور حقوقی شیخ خالد، حاکم شارجه، در سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۲) صص ۵ تا ۷، مورخ ۵ دسامبر ۱۹۸۶/۱۴ آذر ۱۳۶۴، ص ۱۳.

از سوی دیگر، بر اساس اصل «استاپل»^۱ که یکی از اصول حقوق بین‌الملل است، ناظر بر این است که هرگاه دولتی در قبال مسئله یا دعوی حقوقی در داخل و خارج از مراجع رسیدگی کننده، موضع‌گیری کرده باشد، دیگر نمی‌تواند در موارد مشابه با آن مسئله یا دعوی، برخلاف موضع‌گیری قبلی خود رفتار کند. این اصل در داوری‌های بین‌المللی مورد استناد است. برای نمونه دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه اختلاف معبد پری‌ویهار میان کامبوج و تایلند در ۱۵ ژوئن ۱۹۶۲ به اصل استاپل استناد کرد و چنین رأی داد: «مطابق قاعده کلی ادله اثبات دعوی مطالب متناقض یک طرف باید علیه خود او تفسیر و تعبیر گردد و یا به نفع طرف مقابل. هیچ‌کس نمی‌تواند از تناقض‌گویی خود به ضرر طرف مقابل استفاده کند.»^۲

بر این اساس، نقشه رسمی ۱۸۸۶ بریتانیا می‌تواند به‌عنوان یکی از مراجع مستند و اثبات‌کننده حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی مورد بهره‌برداری قرار گیرد؛ ضمن آنکه به دلیل گذشت زمان و اصل استاپل، دولت بریتانیا نمی‌تواند نظر قطعی خود را درباره نقشه ۱۸۸۶ تقدیمی به ناصرالدین شاه تغییر دهد.

نتیجه‌گیری

این تحقیق درصدد پاسخ به دو پرسش اساسی زیر بود: «اول: تناقض‌های رفتاری انگلیس در قبال دو نظریه «مالکیت مشاع قواسم» و «اصل سرزمین بلاصاحب» چیست؟ دوم: آیا سیاست ضدایرانی انگلیس در اشغال جزایر ایرانی تنب و ابوموسی توسط ایران مورد پذیرش قرار گرفت و طی ۶۷ سال دوران اشغالگری انگلیس در این جزایر، اعتراض ایران به انگلیس تداوم داشته است؟»، همچنان‌که اشاره گردید:

در این حال اهم دلایل رد دوگانگی شخصیت حقوقی شیخ لنگه و مالکیت مشاع مورد ادعای انگلیس عبارت‌اند از: یکم ساختار اجتماعی سیاسی شیوخ لنگه با قبایل قاسمی تفاوت دارد؛ دوم سابقه‌ای از مالکیت مشاع قواسم بر این جزایر وجود ندارد؛ سوم حکام بندرلنگه وفاداری سیاسی به دولت ایران داشته و رعیت و کارگزار ایران بودند؛ چهارم هیچ‌گونه سابقه‌ای از مشارکت شیوخ قاسمی لنگه در معاهدات با سایر شیوخ وجود ندارد، زیرا آن‌ها تابع دولت ایران بودند و بدون اجازه ایران نمی‌توانستند وارد این معاهدات شوند و حکومتی که مشایخ قاسمی بندرلنگه در جزایر یادشده داشتند، تنها به دلیل پیروی و تبعیت آنان از دولت ایران بود و گرنه آن‌ها ارتباطی با قواسم عمان نداشت.

برکناری قواسم بندرلنگه که از سوی دولت ایران به اقتضای منافع و مصالح ایران صورت گرفت، دلیل کافی بر اثبات رعیتی آن‌ها و نیز اختصاص داشتن لنگه و جزایر تابعه آن به دولت ایران است. پس از برکناری قواسم لنگه، نصب حکام جدید از سوی دولت ایران صورت گرفت.

ساکنان بندرلنگه و جزایر تابع آن از جمله تنب و ابوموسی، تنها منحصر به قبیله قاسمی نیست که مشایخ آن ریاست و نمایندگی کنند، بلکه مانند برخی از مناطق ایران مرکب از نژاد گوناگون از جمله فارس و عرب است. برای نمونه، اگر فردی یا افرادی از ساکنان آن جزیره یا فردی از مشایخ قبیله قاسمی، خود را به حمایت حکومت دیگر نایل سازد یا مدعی تبعیت دولت دیگر بشود، اسباب حقی برای آن‌ها نیست و دلیل اثباتی بر حمایت شدن ساکنان لنگه و جزایر تابعه آن نخواهد بود. مشایخ بندرلنگه هرگز مستقل نبوده و دارای هیچ‌گونه امتیازی از سوی دولت ایران نبوده‌اند. با توجه به این امر چگونه می‌توان فرض کرد که قواسم بندرلنگه نماینده خانواده خودشان تصور شده یا طرف حمایت می‌توانند باشند.

¹. Estoppel

². Latin Words & Phrases for Lawyers, Law and Business Publications Canada, Inc. 1980, p 26.

روزنامه اطلاعات ضمیمه ۳۰ بهمن و اول اسفند ۱۳۷۵ به نقل از :

با توجه به اینکه شیوخ لنگه تابع حاکمیت دولت ایران و از سوی ایران به عنوان والی بندرلنگه منصوب شده بودند، همه اعمال آن‌ها براساس اصول حقوق بین‌الملل از سوی دولت ایران انجام می‌گرفت و عواقب سیاسی یا حقوقی اعمال ایشان نیز ناشی از قدرت حاکمه مستقلی محسوب می‌شد که تابع آن بودند و ارتباطی به پیوندهای نژادی یا قبیله‌ای آن‌ها نداشت و وابستگی آن‌ها به قواسم (که قدرت‌های گسسته و پراکنده بودند) جایگاهی در حقوق بین‌الملل نداشت.

تصور دو وضعیت جداگانه برای شیوخ لنگه غیرمنطقی است؛ چرا که حاکمیت، تفکیک‌ناپذیر و تقسیم‌ناپذیر است؛ این قدرت حاکمیت است که شعاع اختیارهای خود را محدود می‌کند، درحالی‌که چنین حقی به افراد و جوامع غیرمستقل لنگه داده نشده بود؛ زیرا شیوخ لنگه زیر حاکمیت ایران بودند. از نظر حقوق بین‌الملل همه اقدام‌های حکام لنگه و آثار ناشی از آن به اعتبار تبعیت آن‌ها از دولت و حاکمیت مستقل ایران بود.

اقدام‌های تحریک‌آمیز انگلیس در لنگه و انجام برخی اقدام‌های ناهماهنگ شیوخ لنگه، سبب شد دولت ایران بر لغو کامل رژیم پیشین در بندرلنگه تصمیم بگیرد و لنگه را تحت حاکمیت مستقیم خود درآورد. صدراعظم، امین‌السلطان، به سرتیپ حاجی احمدخان و حاج ملک‌التجار دستور پایان کامل و قطعی حکومت قواسم را در بندرلنگه صادر کرد که این کار در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۲۶۶ (۱۶ سپتامبر ۱۸۸۷) صورت گرفت و شیخ قزیب بن راشد آخرین بازمانده قواسم لنگه دستگیر و به تهران اعزام و اموال وی نیز مصادره شد. از آن تاریخ به بعد، بندرلنگه زیر حاکمیت و اقتدار مستقیم حکومت مرکزی ایران قرار گرفت و حاکم آن از تهران یا شیراز دستور می‌گرفت. از این‌رو، اینکه گفته می‌شود قواسم به صورت مستمر بندر لنگه را حفظ کردند، درست نیست؛ زیرا آن‌ها چندبار از مناطق مذکور اخراج شدند و لذا هرگونه اشاره به استقلال قواسم بندرلنگه از حکومت مرکزی ایران فاقد وجهت و شواهد مستند است؛ زیرا حکمرانی و صلاحیت آنان از سوی حکومت مرکزی ایران واگذار می‌شد. اذعان به اینکه قواسم، رعیت و تابع دولت ایران بودند، نشانگر درستی ادعای ایران است که آن‌ها دارای شخصیت حقوقی مستقل از قواسم رأس‌الخیمه بوده‌اند. ضمن آنکه پدیده مهاجرت متقابل در دو سوی شمال و جنوب خلیج فارس از ویژگی‌های مردم‌شناسی منطقه به‌شمار می‌رود. درباره بندر و سواحل ایران نیز این مهاجرت هرگز به مفهوم یک حرکت سیاسی نیست و قوم و قبیله مهاجر، حامل هیچ نوع نمایندگی حقوقی و سیاسی نبوده‌اند؛ زیرا از دیدگاه حقوق بین‌الملل، واحد سیاسی مستقل به‌شمار نمی‌روند. از سوی دیگر، در بخش شمالی خلیج فارس، حاکمیت سیاسی و حقوقی مشخص با پشتوانه چندین سده تمدن بشری شناخته‌شده حضور داشت و این رفت و آمدها نمی‌توانست در مسئله حاکمیت سرزمینی ایران خللی ایجاد کند. دولت‌ها تنها بازیگران اصلی در صحنه سیاست بین‌الملل هستند که از استقلال کامل در اداره امور داخلی و آزادی عمل در روابط خارجی برخوردارند و حکومت‌های تحت‌الحمایه که قدرت عالی یا اقتدار ندارند، دارای حاکمیت نیستند. حال با توجه به این امر می‌توان پذیرفت که قواسم با بافت قبیله‌ای و پراکنده و انعقاد معاهدات گوناگون با بریتانیا، از جمله قرارداد تحت‌الحمایگی، از عناصر حاکمیت و تملک سرزمینی بر جزایر سه‌گانه برخوردار بوده‌اند. لذا ادعای بریتانیا مبنی بر دارا بودن مالکیت دوگانه قواسم لنگه و هم‌زمان قواسم شارجه و رأس‌الخیمه بر جزایر ایرانی تنب و ابوموسی فاقد وجهت حقوقی و مردود است، این استدلال انگلیسی آنقدر سست و بی‌پایه بود که حتی نتوانست کارشناسان حقوقی وزارت امور خارجه بریتانیا را متقاعد نماید.

تناقض در سیاست ضدایرانی انگلیس نیز امر دیگری است که از یک‌سو دولت بریتانیا اشغال جزایر تنب و ابوموسی در سال ۱۹۰۳ را با توجه به اصل تقدم در اشغال و بلاصاحب بودن آن‌ها اعلام و سفارت آن کشور در تهران (در تاریخ ۲۱ مه ۱۹۰۴) تأکید کرد: «کاری که مشارالیه [شیخ شارجه] کرده، فقط این بوده است که بیرق خود را در جزایری که هنوز رسماً در تصرف هیچ یک از دول نبوده، نصب کرده است و به ملاحظه این که اول کسی بوده که آنجا را تصرف نموده

است، حق دارد بیرق خود را به حال خود نگاه دارد تا اینکه حق تصرف شرعی مشارالیه بر این جزایر جرح گردد.»
 درحالی که این سیاست با اقدامات سابق انگلیس در سال‌های پس از ۱۸۸۸ در تضاد بود و از سوی دیگر جزایر تنب و ابوموسی در تاریخ ۱۹۰۳، مشمول اصل تقدم در اشغال نبودند؛ یعنی نه خلیج فارس دریایی ناشناخته بود و نه جزایر بحث شده جدیدالاکتشاف، بلاصاحب یا رها شده بودند. به اعتراف مقام‌های رسمی بریتانیا در تمامی طول سده نوزدهم، این جزایر زیر اداره حکام لنگه قرار داشتند و فراتر از همه اینکه آن‌ها تحت حاکمیت دولت ایران بودند و این حقیقت در بسیاری از گزارش‌ها، اسناد و نقشه‌های جغرافیایی رسمی دولت انگلیس و حکومت هند نیز منعکس شده است. از این رو ادعای تقدم اشغال درباره جزایر ابوموسی و دوتنب نمی‌تواند از دیدگاه حقوق بین‌الملل پذیرفته شده باشد. همچنین این ادعا با ادعای بریتانیا مبنی بر اعمال حاکمیت جزایر مذکور به وسیله حکام لنگه به‌عنوان شیوخ جاسمی و نه دولت ایران مغایرت دارد. ضمن آنکه انبوه اسناد همگی دلالت بر آن دارند که این جزایر هرگز بی‌صاحب نبوده‌اند. ضمن آنکه دولت انگلیس با بی‌صاحب اعلام کردن جزایر تنب و ابوموسی این واقعیت را تأیید کرد که تئوری خودساخته و تناقض آشکار در سیاست خارجی بریتانیا مبنی بر مالکیت مشاع، خالی از هرگونه استدلال حقوقی است و قبایل عرب سواحل متصل‌الحه از جمله قواسم، واحدهای سیاسی دارای شخصیت بین‌المللی نبودند که بتوانند به اداره مستقل بر این جزایر اعمال حاکمیت کنند و مشروعیت ظاهری آن‌ها را در سالیان طولانی به طور کامل زیر سؤال برد و منتفی دانست.
 از سوی دیگر، شواهد مهم دیگر مانند نقشه‌ای که در ۱۸۸۶ از سوی بخش اطلاعات وزارت جنگ بریتانیا منتشر و در ۲۲ ژوئیه ۱۸۸۸ از سوی درآموند وولف، وزیر مختار بریتانیا، به نام ملکه ویکتوریا به ناصرالدین شاه تقدیم شد، نشان داد که ایران همواره بر جزایر تنب و ابوموسی حاکمیت داشته است و اینکه پایه‌های استدلال دولت انگلیس آنقدر ضعیف بوده که حتی مقام‌های آن کشور مانند رندل و بکت می‌کوشیدند با اتخاذ چنین موضعی به نادرست بودن نظریه‌های خودساخته و متناقض انگلیسی‌ها نظیر مالکیت مشاع و بی‌صاحب بودن جزایر، اذعان کنند.
 در این حال، سیاست ضدایرانی انگلیس در اشغال جزایر ایرانی تنب و ابوموسی توسط دولت ایران هرگز مورد پذیرش قرار نگرفت و طی ۶۷ سال دوران اشغالگری انگلیس در این جزایر، اعتراض ایران به انگلیس تداوم داشته است. به‌نحوی که طی این مدت، دولت ایران قریب ۳۰ یادداشت رسمی اعتراض‌آمیز از مجاری دیپلماتیک به سفارت و دولت انگلیس داد که همگی اشغالگری انگلیس را مردود دانست و بر حاکمیت دولت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی تأکید نمود. تا اینکه پس از سه سال مذاکرات فشرده میان دولت‌های ایران و انگلیس به این اشغال پایان داده شد و جزایر تنب و ابوموسی پس از ۶۷ سال در ۹ آذر ۱۳۵۰ به مام میهن بازگشت.

منابع

فارسی

کتاب

۱. بنی عباسیان بستکی، محمداعظم، *تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان بستک*، تهران: چاپ کاویان، ۱۳۳۹.
۲. پری، جان، *کریم‌خان زند*، ترجمه محمد ساکی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۹.
۳. سدیدالسلطنه کبابی، محمدعلی خان، *بندرعباس و خلیج فارس*، ترجمه احمد اقتداری، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۱.
۴. کرزن، لرد جرج ناتانیل، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه وحید مازندرانی، جلد ۲، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
۵. *گزیده اسناد خلیج فارس*، جلد ۱، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ دوم، ۱۳۷۲.

۶. موجد محمدعلی، *مبالغه مستعار*، تهران: دفتر خدمات حقوقی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۳.
۷. محمود، محمود، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در سده نوزدهم*، جلد ۱، تهران: اقبال، ۱۳۳۲.
۸. هرمیداس باوند داود، *مبانی تاریخی سیاسی و حقوقی حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی*، ترجمه بهمن آقایی، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۷.

اسناد و گزارش

۹. پاسخ دولت ایران به یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۰۵ / ۲۰ اسفند ۱۲۶۶ / ۱۰ فوریه ۱۸۸۸ نمبر ۲۶.
۱۰. دوسیه شماره ۱۹، کارتن ۱۴ سیاسی، اسناد راکد وزارت امور خارجه.
۱۱. سند شماره ۱۲-۲۳-۱۹-۱۳۰۴ق، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
۱۲. سند ۱-۲۳-۱۹-۱۳۰۴ اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
۱۳. نوشته ناصرالدین شاه ذیل یادداشت سفارت انگلیس در تهران، مورخ ۵ رجب ۱۳۰۵ / ۲۸ اسفند ۱۲۶۶ / ۱۸ مارس ۱۸۸۸.
۱۴. سند ۴-۲۳-۱۹-۱۳۰۴ق، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
۱۵. سند شماره ۵-۲۳-۵۳-۱۳۰۵ش اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
۱۶. سند شماره ۲۳ تا ۲۲-۱۴-۱۲-۱۳۲۲ اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
۱۷. سند شماره ۳-۲۳-۵۳-۱۳۰۵ش اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
۱۸. فرمان سال‌های ۱۱۴۹ ش / ۱۷۶۳ م و ۱۱۵۳ ش / ۱۷۶۷ م کریم‌خان زند به شیخ محمد بستکی، حاکم بندرعباس و جهانگیره.
۱۹. گزارش ایلی، نورتکوت ایلی (انگلیسی و مشاور حقوقی شیخ خالد، حاکم شارجه، در سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۲) صص ۵ تا ۷، مورخ ۵ دسامبر ۱۹۸۶ / ۱۴ آذر ۱۳۶۴.
۲۰. یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۱۸ جمادی‌الآخر ۱۳۰۵ / ۱۲ اسفند ۱۲۶۶ / ۲ مارس ۱۸۸۸ به وزارت امور خارجه ایران.
۲۱. یادداشت وزارت امور خارجه ایران مورخ ۲۱ جمادی‌الآخر ۱۳۰۵ / ۱۵ اسفند ۱۲۶۶ / ۵ مارس ۱۸۸۸ به سفارت انگلیس در تهران.
۲۲. یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۲۶ جمادی‌الآخر ۱۳۰۵ / ۲۰ اسفند ۱۲۶۶ / ۱۰ مارس ۱۸۸۸ به وزارت امور خارجه ایران.
۲۳. یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۵ رجب ۱۳۰۵ / ۲۸ اسفند ۱۲۶۶ / ۱۸ مارس ۱۸۸۸ به وزارت امور خارجه ایران.
۲۴. یادداشت وزارت امور خارجه ایران مورخ ۱۲ ذیقعد ۱۳۰۵ / ۳۰ تیر ۱۲۶۷ / ۲۱ ژوئیه ۱۸۸۸ به شماره ۴۴۱۹، به سفارت انگلیس در تهران.

عربی

۲۵. حمدی الاعظمی ولید، *النزاع بین الدوله الامارات العربیه المتحده و ایران حول جزر ابوموسی، طناب الکبری و طناب الصغری فی الوثائق البریطانیه*، ۱۷۶۴ الی ۱۹۷۱، دارالحکمه لندن، ۱۹۹۳.

References

Books

1. *Persian Gulf Pilot*, Admiralty 2837 a-b, Lieut. A.w. Steef and Capt, CG Constable, 1854.
2. Alqasimi, Sultan, *Power struggles and trade in the Persian Gulf*, fores Row, 1999.
3. Bani Abbasian Bestaki, M. *History of Jahangiriyeh and Bani Abbasian Bestaki*, Tehran: Kavian Publishing, 1960. (in Persian)
4. Curzon, G. *Iran, and Iran's Case*, Translated by: Mazandarani, V., vol 2, Tehran: Center for Scientific and Cultural Publications, 1983. (in Persian)
5. Hamdi Al-Azami Walid, *The Dispute between the United Arab Emirates and Iran over the Islands of Abu Musa, Greater Tunb and Lesser Tunb in British Documents, 1764 to 1971*, Dar Al-Hikma, London, 1993. (in Arabic)

6. Hermidas Bavan, D. *Historical, Political and Legal Basis of Iran's Sovereignty over Tonb and Abu Musa Islands*, Translated by: Aghayi, B., Tehran: Ganj-e- Danesh, 1998. (in Persian)
7. J. C. Lorimer, *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia Vol, IIB*, Historical, Calcutta superintendent Government printed India 1915; Republished in 1970 by Gregg International Publishers Ltd, West mead, England.
8. Latin Words & Phrases for Lawyers, *Law and Business Publications Canada*, Inc. 1980.
9. Mahmoud, M. *The History of Political Relations between Iran and England in the 19th Century*, Vol1, Tehran: Iqbal, 1953. (in Persian)
10. Mirfenderski, G., *The Tamb Islands Controversy: 1887-1971*, 1985.
11. Movahed, M. *Metaphoric Exaggeration*, Tehran: Legal Services Office of the Islamic Republic of Iran, 1374. (in Persian)
12. Pari, Jan, Karim Khan Zand, Translated by: Saki, M., Tehran: New Publishing, 1990. (in Persian)
13. Sadid al-Saltaneh Kababi, M. *Abbas Port and the Persian Gulf*, Translated by: Eghtedari, A., Tehran: Duniyai Ketab, 1992. (in Persian)
14. *Selected Documents of the Persian Gulf*, Vol1, second edition, Tehran: Office of Political and International Studies, 1993. (in Persian)

Articles

15. "Marquis of Salisbury", 22 Jun 1888, Enclosing map of Persia to Mr. Wolf No, 64 Public Records Library.
16. Memorandum Respecting British Interested in the Persian Gulf", *Confidential*, No, 9161, January 1914, CAB 16/94.

Documents and Reports

17. Case No. 19, Carton 14 Political, Stagnant Documents of the Ministry of Foreign Affairs. (in Persian)
18. Decree of 1149/1763 AD and 1153/1767 AD by Karim Khan Zand to Sheikh Mohammad Bastaki, ruler of Abbas Port and Jahangireh. (in Persian)
19. Document 1-23-19-1304 of the General Department of Diplomatic Records and Ministry of Foreign Affairs History. (in Persian)
20. Document 4-23-19-1304 AH, Department of Diplomatic History and Ministry of Foreign Affairs Documents. (in Persian)
21. Document No. 12-23-19-1304 AH, Department of Diplomatic Records and History of the Ministry of Foreign Affairs. (in Persian)
22. Document No. 23 to 22-14-12-1322 of the General Department of Diplomatic Records and History of the Ministry of Foreign Affairs. (in Persian)
23. Document No. 3-23-53-1305 of the General Department of Diplomatic Records and History of the Ministry of Foreign Affairs. (in Persian)
24. Document No. 5-23-53-1305 of the General Department of Diplomatic Records and History of the Ministry of Foreign Affairs. (in Persian)
25. Memorandum from the British Embassy in Tehran dated 18 Jumada al-Akhr 1305/12 Esfand 1266/2 March 1888 to the Ministry of Foreign Affairs of Iran. (in Persian)
26. Memorandum from the British Embassy in Tehran dated 20 March 1266/10 March 1888 to the Ministry of Foreign Affairs of Iran. (in Persian)
27. Memorandum from the British Embassy in Tehran dated 28 March 1266/ 18 March 1888 to the Ministry of Foreign Affairs of Iran. (in Persian)
28. Memorandum of the Ministry of Foreign Affairs of Iran dated /15 March 1266/15 March 1888 to the British Embassy in Tehran. (in Persian)
29. Memorandum of the Ministry of Foreign Affairs of Iran dated 30 July 1267/ 21 July 1888, No. 4419, to the British Embassy in Tehran. (in Persian)

30. Report of Ili, Northcoat Ili (Englishman and legal advisor of Sheikh Khaled, Ruler of Sharjah, from 1970 to 1972) pp. 5-7, dated December 5, 1986. (in Persian)
31. The response of the Iranian government to the note of the British Embassy in Tehran dated 26 Jumada al-Thani, February 1888. (in Persian)
32. Written by Naser al-din Shah in Response to the note from the British Embassy in Tehran, dated 18 March 1888. (in Persian)

Documents

33. F.O. 248/843. R/15/1/253, Cox to Ruler of Sharjah, 5 Aug 1905.
34. 39. Wolf, 22 July, 1888. Enclosing Map of Persia, Public Records Library.
35. 40. Wolf, 21 Aug, 1888 to Mr Marquis of Salisbury No 160, Public Records Library.
36. 41. Wolf, 7 Sep, 1888 to Mr Marquis of Salisbury No 176, Public Records Library.